

تاریخ وصول: ۸۶/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۲/۱۶

«شریعت، طریقت، حقیقت»

از منظر ابن فارض و شیخ محمود شبستری

دکتر محمد گودرزی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

چکیده مقاله:

هماره در طول تاریخ تفکر عرفانی، میان نوع نگاه عارف و تلقی فقیه از دین، تفاوت جدی وجود داشته است. فقیه متشرع تمام دین را محدود به شریعت می‌پندارد و ماورای آن را کفر و بدعت می‌شمارد؛ در حالی که عارف، دین را شریعت و طریقت و حقیقت می‌داند و شریعت را ظاهر دین می‌نامد. از اینجاست که جماعتی از فقهاء، عرفای حقه الهی را شریعت گریز و حتی شریعت ستیز می‌خوانند و عرفاء، فقهاء را سطحی نگر و ظاهر بین خطاب می‌نمایند. این تفاوت در نوع نگاه؛ گاه به خصومت کشیده می‌شود و فقیه، عارف را تکفیر می‌کند و کافرش می‌خواند و ریختن خونس را مباح می‌داند و از آن سوی عارف، فقیه پای بند به شریعت را در این امر مأجور می‌داند و بر وی ترحم روا می‌دارد.

می‌توان گفت: آنچه زبان فقیه متشرع را به تکفیر می‌گشاید؛ زائیده دو علت است: علت نخست به نگاه سطحی نگر و ظاهر بین فقیه به دین برمی‌گردد و دومین علت به رفتار شریعت گریزی برخی حلقه‌های جهله صوفیه عارف نما که با سرباز زدن از عمل به شریعت، عرفای حقه الهی را بیشتر در مظان اتهام قرار می‌دهند؛ بازمی‌گردد.

در این مقاله برآنیم تا به تبیین جایگاه شریعت و طریقت و حقیقت نزد عرفای حقه الهی بویژه شیخ محمود شبستری و ابن فارض مصری بپردازیم.

کلید واژه‌ها:

شریعت، طریقت، حقیقت، اسلام، ایمان، احسان، فقیه، عارف.

پیشگفتار

دین جامع خاتم (ص) اقیانوس موج محبت بی کرانه‌ای است که از ساحل خاکی بشریت تا کرانه‌های بی‌کران توحید کشیده شده است و تشنگان کوی یار و سرمستان منزل دلدار هریک به قدر همت و توان خود از آن سر کشیده‌اند و سر مست و سیراب گشته‌اند صاحبان شریعت بر کناره شریعه دین با جام فقاہت به قدر حاجت جان در بند عالم ظاهر را سیراب کرده‌اند چنانکه ساقی میخانه محبت الهی فرموده اند «الشریعه نهر... فالفقهاء حول النهر یطوفون...» شبستری اینگونه این جماعت را به تصویر کشانده می‌سراید:

زهی ساقی که او از یک پیاله کند بیخود دو صد هفتاد ساله
...رود در مدرسه چون مست مستور فقیه از وی شود بیچاره مخمور^۱
یکی از بوی دردش عاقل آمد یکی از رنگ صافش ناقل آمد^۲

در مرتبه‌ای برتر ارباب طریقت به جهت کشف دره‌های معرفت در بحر حقیقت فرو رفته‌اند و با نوشیدن قدح‌های پیاپی از امواج سهمگین به سلامت گذر کرده‌اند و خود را به کرانه‌های بی‌کرانه توحید رسانده‌اند که «الحقیقه بحر... و الحکماء فی البحر علی الدر یغوصون» و شبستری در این مقام سروده‌اند:

یکی پیمانہ پر کرد و به من داد که از آب وی آتش در من افتاد
کنون گفت از می بی‌رنگ بی‌بوی نقوش تخته‌ی هستی فرو شوی
چو آشامیدم آن پیمانہ پاک بیفتادم زمستی بر سر خاک
گهی چون چشم او دارم سری خوش گهی چون زلف او باشم مشوش

۱- شبستری، محمود، مجموعه آثار (گلشن راز)، ص ۱۰۷.

۲- همان، ص ۱۰۸.

گهی از خوی خود در گلخنم من گهی از روی او در گلشنم من^۱

در منزلی برتر و شریفتر ارباب حقیقت سوار بر کشتی محبت و معرفت به یکباره از خشکی هستی موهومی رسته‌اند، دل از عوالم ظاهر و باطن بریده‌اند، شراب بی‌خودی سر کشیده‌اند از ننگ و از نام فراغت یافته‌اند و غرق دریای توحید گشته‌اند چنانکه سالار سر مستان خبر داده‌اند که «... العارفون علی سفن النجاة یسیرون» شیخ محمود شبستری در شأن این طایفه حقه سروده‌اند:

گروهی اندرو بی پا و بی سر همه نه مؤمن و نه نیز کافر
شراب بی خودی در سر گرفته به ترک جمله خیر و شر گرفته
شرابی خورده هریک بی لب و کام فراغت یافته از ننگ و از نام^۲

این جامعیت دارای مراتبی که برای دین و دین باوران ذکر شد با استناد به آیات و روایات بی‌شماری قابل اثبات است به گونه‌ای که هیچ شک و شبهه‌ای برای کسی که از عقل صحیح و قلب سلیم برخوردار است، بر جای نمی‌گذارد به همین دلیل از جهت ارائه، نمونه آیاتی را که بر شریعت و طریقت و حقیقت دلالت می‌کنند بیان می‌نمائیم و در این مقال از ذکر روایات خودداری نموده تا باب هرگونه القای تحریف و ایجاد تردید در صحت و سقم روایات بسته شود.

الف) آیاتی که بر شریعت دلالت می‌کنند بسیارند به گونه‌ای که هیچ عالم دینی با هر مرام و مسلکی و هر مرتبه‌ای از معرفت در دلالت آیات بسیاری بر شریعت نه تردید می‌کند و نه آن را انکار می‌نماید همانند آیاتی که امر به اقامه نماز و دادن زکات و انفاق مال و انجام حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ... می‌کنند، هرچند این آیات بی‌ارتباط با طریقت و حقیقت نمی‌باشند.

ب) آیاتی که بر طریقت و حقیقت دلالت صریح و روشن دارند و نیازی به تأویل ندارند، بسیارند؛ آیاتی که انسان جز با طی طریق باطنی و تزکیه درونی و گذر از منازل و مقامات سلوک نمی‌تواند جایگاه آنها را درک کرده و به حقیقت آنها دست یابد شکی نیست که انسان متصف به این مقامات و متمکن در این منازل بنا بر آیات و روایات از نظر رتبه و مرتبت بر انسان معتقد به ظواهر دین و عامل به احکام شریعت برتری دارد بلکه درجات و مقامات

۱- همان، ص ۱۰۸.

۲- همان، ص ۱۰۲.

ارباب طریقت نیز در قیاس با هم متفاوت می‌باشند و جایگاه و منزلت اصحاب حقیقت بر هر دو طایفه شریعت و طریقت برتر است چنانکه عارف شیعی سید حیدر آملی در کتاب جامع الأسرار و منبع الأنوار می‌گویند «پس بدان به درستی که شریعت و طریقت و حقیقت اگر چه به حسب حقیقت یکی است لکن طریقت از جهت ارزش برتر از شریعت است و حقیقت از جهت مرتبه و شرف برتر از شریعت و طریقت است و همین طور اهل آن^۱ چنانکه مقام و مرتبه انبیای الهی و اولیای وحدانی یکسان نمی‌باشد و نسبت به هم متفاوتند. شبستری در این‌باره گوید:

یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر
در این راه انبیا چون ساروانند دلیل و رهنمای کاروانند
و از ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار^۲

حال به ذکر آیاتی که بر طریقت و حقیقت دلالت می‌نمایند می‌پردازیم:
آیه شریفه‌ای که به مقام اخلاص اشاره دارد، سالک در این مقام خود را از هر شایبه‌ای پاک کرده و در عمل از توجه به غیر حق روی گردان شده و تنها متوجه حضرت حق می‌باشد «ألا له الدين الخالص». ^۳ یا «ولاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين»^۴
۲- آیه امید بخشی که به مقام توکل دلالت دارد سالک در این مقام همه امور را به حق تعالی تسلیم می‌کند و بر وکالت او اعتماد می‌نماید «و على الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين».^۵
۳- آیه با بشارتی که به مقام رضا اشارت می‌کند: سالک در این مقام اختیار و اراده و صفات خود را رها کرده و در اراده و اختیار و صفات حق فانی ساخته «يا ايُّها النفس المطمئنه ارجعي الى ربك راضيه مرضيه فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي».^۶
۴- آیه شورانگیزی که بر مقام سکر نظر دارد سالک در این منزل بر اثر واردی الهی که بر

۱- جامع الأسرار و منبع الانوار، ص ۴۷۱.

۲- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۶۷.

۳- زمر، ۳.

۴- الحجر، ۴۰.

۵- مائده، ۲۳.

۶- فجر، ۲۸.

قلب او وارد شده مسلوب‌العقل گشته قدرت تمییز میان احکام ظاهر و باطن را از دست می‌دهد « و سقهم ربهم شراباً طهوراً»^۱.

۵- آیه نورانی که بر مقام فنا اشارت با بشارت داده؛ سالک در این مقام هستی موهوم خویش را در پرتو تجلی الهی از دست داده و توهم غیریت از نظرش رخت بر بسته « کل من علیها فان ویبقی وجه ربک»^۲.

۶- آیه حیات بخشی که بر مقام بقا دلالت می‌کند؛ سالک بعد از فنای فی الله در این مقام به بقای بالله بار می‌یابد «و الله خیر و أبقى»^۳.

۷- آیه جامعی که بر مقام جمع دلالت دارد؛ در این مقام تفرقه از میان برمی‌خیزد، اشاره قطع می‌شود و صاحب این مقام چیزی جز حق را بالحق نیابد و غیری را نبیند «وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»^۴.

آیه با عظمتی که بر منزل توحید دلالت دارد، توحیدی که قائم به قدم است «شهد الله أنه لا اله الا هو»^۵.

علمای ربانی و عرفای الهی این مراتب سه گانه‌ی دین را با الهام از حدیث پیامبر مکرم اسلام (ص) که می‌فرماید: (الشريعة أقوالی و الطريقة أفعالی و الحقیقة أحوالی) شریعت و طریقت و حقیقت نام نهاده‌اند و به تعریف و تبیین و حدود و ثغور هر کدام پرداخته‌اند و به نوع ارتباط میان این سه وجه دین و نیاز متقابل هر یک به دیگری و ضرورت حفظ شأن هر کدام در جایگاه ویژه خود، نظر داشته‌اند و کتاب‌ها نوشته‌اند. سید حیدر آملی به تعریف وجوه سه گانه دین پرداخته و حد و مرز هر کدام را مشخص کرده می‌گوید «شریعت اسمی است که برای راه‌های الهی وضع شده است مشتمل بر اصول و فروع و رخصت‌ها و عزایم نیکو و نیکوتر است و طریقت گرفتن احوط و احسن و اقوم شریعت است و هر راهی که انسان بهتر و محکم‌تر آن را می‌پیماید طریقت نامیده می‌شود [خواه] آن راه قول یا فعل یا صفت یا حال باشد و اما حقیقت ثابت کردن چیزی از جهت کشف یا عیان یا حال و یا وجدان است و به

۱- انسان، ۲۱.

۲- الرحمن، ۲۷.

۳- طه، ۷۳.

۴- الأنفال، ۲۷.

۵- آل عمران، ۱۸.

این جهت گفته شده؛ شریعت آن است که او را بررسی و طریقت آن است که او را حاضر بدانی و حقیقت آن است که او را مشاهده کنی و ... شریعت آن است که امرش را به پا داری و طریقت آن است که با امرش قیام کنی و حقیقت آن است که با او بایستی^۱ این عارف شیعی اصل و حقیقت همه این مراتب سه گانه دین را یکی دانسته و می گوید «شرع الهی و وضع نبوی یک حقیقت مشتمل بر این مراتب است یعنی [مشتمل بر] شریعت و طریقت و حقیقت است و این اسماء [شریعت و طریقت و حقیقت] به جهات و اعتبارات مختلف بر او [شرع] به نحو مترادف صادق است^۲» با وجود این همه در طول تاریخ عرفان اسلامی گروه‌های مختلفی از علمای دین به رد و انکار عرفان و تصوف و تفسیق و تکفیر عرفا و متصوفه پرداخته‌اند و آن‌ها را متهم به بی‌توجهی به شریعت اسلام و تحریف حقایق دین کرده‌اند؛ در این راه چه حلاج‌ها را که به پای چوبه دار کشیده‌اند و چه فتواها که در مباح دانستن خون این جماعت داده‌اند و آن را وسیله‌ای برای تقرب جستن به خداوند پنداشته‌اند سر این تکفیر و تفسیق‌ها را از طرفی می‌توان به عدم شناخت برخی از فقهای دین از طریقه عرفای حقه و فهم سطحی از مبانی بنیادین این جماعت دانست و از طرف دیگر رفتار غیر دینی برخی از حلقه‌های عارف نمای تھی از معرفت و محبت الهی دانست که با ادعای رسیدن به مقامات عالیة عرفان با زیر پا گذاشتن احکام شریعت این جماعت حقه الهی را بیشتر در مظان اتهام قرار داده‌اند جماعت اول دین را تنها در برداشت سطحی خود محصور و محدود دانسته‌اند و دریافته‌های قشری ذهن محدود خود را از دین ملاک و شاخص حقایق دین گرفته‌اند و تمام دین را شریعت آن پنداشته‌اند و گویا این حدیث معجز بیان پیامبر مکرم اسلام (ص) را نشنیده‌اند که «ان للقرآن ظهراً و بطناً و حداً و مطالعاً» پس هر کسی که بر اثر مجاهده فکری و هجرت درونی و شهود کشفی به حقیقتی دست یابد و به قصد هدایت و اظهار نعمت آن حقیقت را بیان نماید چون با ملاک‌های محدود قشری این جماعت هم خوانی و هم دلی ندارد، به مخالفت برمی‌خیزند و ارباب حقایق را متهم به خروج از جاده شریعت و دین نموده تکفیر و تفسیقشان می‌نمایند و از سوی دیگر جهله صوفیه و صوفیان عارف‌نما که برای کسب شهرت و رسیدن به مال و مکننت به بهانه رخصت از شریعت با اعمال و رفتار غیر دینی بر شعله این مخالفت‌ها دامن زده و بهانه

۱- جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار، ص ۴۶.

۲- همان، ص ۴۵۹.

به دست مخالفین معرفت شهودی داده‌اند و راه تکفیر و تفسیق این جماعت حقۀ الهی را هموار ساخته‌اند و عرصه را بر آنها تنگ کرده‌اند غافل از این که عرفای محقق همان قدر که برای حقیقت و طریقت ارزش قائلند به احکام شریعت پای بندند و در دفاع از حقانیت شریعت و برپایی احکام آن و ضرورت متابعت از دستورات آن تاکید کرده‌اند چنانکه ابن عربی با تمام تکفیرها و تفسیق‌هایی که از جانب متشرعین متوجه او شده؛ پذیرش معارف و علوم حقیقت را مشروط به عدم رد آن از ناحیه شریعت می‌داند و می‌گوید «کل علم حقیقه لا حکم للشریعه فیها بالرد فهو صحیح و الا فلا یعول علیه»^۱ وی همچنین مشاهدات کشفی و شهودی را تا زمانی پذیرفتنی می‌داند که در مقابل و مخالف شریعت قرار نگیرند «کل علم من طریق الکشف و اللقاء أو اللقاء و الکنایه بحقیقه تخالف شریعه متواترة لا یعول علیه»^۲ با اینکه برخی ناآگاهانه و بدون بررسی و مطالعه آثار این عارف بزرگ او را متهم نموده‌اند که نه پای بند شریعت بوده و نه حلال و حرام دین را مراعات می‌کرده و نه انزال کتب و ارسال رسل را تصدیق می‌نموده این عارف محقق مردم را از نافرمانی و مخالفت با شریعت بر حذر می‌دارد و آن‌ها را هشدار می‌دهد که بعد از شریعت محمدی (ص) شریعت دیگری از جانب خداوند نمی‌آید و با تایید و تصدیق همه انبیای الهی بیان می‌دارد که پیامبر اسلام آخرین پیامبر و شریعتش ختم همه شرایع الهی است «و ختم بمحمد صلی الله علیه و سلم - جمیع الرسل - علیهم السلام - و ختم بشرعه جمیع الشرایع فلا رسول بعده یشرع و لا شریعه تنزل من عند الله»^۳ وی معتقد است که در حوزه عرفان، "ولی" باید تابع شریعت رسول‌الله باشد و خود نمی‌تواند شارع باشد و جالب این که میزان شرع را به دست علمای رسوم و ارباب فتاوی می‌داند و بر این باور است که اگر ولی از اولیای الهی با داشتن "عقل و تکلیف" از جاده شریعت خارج شود و خروجش از طرف "حاکم شرع" به اثبات رسد باید حدود الهی بر او جاری شود و حاکم و قاضی در اجرای این حد ماجورند حتی اگر آن ولی همچون حلاج بی‌گناه باشد « فالذی یقیم علیه الحد مأجور و هو فی نفسه غیر مأثوم کلحلاج و من جرى

۱- رسائل، ابن عربی، ص ۱۹۲.

۲- همان، ص ۱۹۲.

۳- الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۷۵.

مجره^۱ سنایی غزنوی هم درباره اهمیت شریعت و جایگاه رفیع قرآن و سنت و رمز گشایی پیامبر از اسرار الهی اشاره می‌کند و می‌سراید:

قاید و سایق صراط الله به ز قرآن مدان و به زاخبار
جز به دست و دل محمد (ص) نیست حل و عقد خزینه أسرار

جنید نیز که از پیشگامان عرفان و تصوف است و سخنان او که در دفاع از شریعت و توجیه و تبیین طریقت و حقیقت زبان زد است بر این باور است که همه راهها برای رسیدن به حقیقت به بن بست منتهی می‌شوند بجز راهی که پیشوای آن رسول خدا (ص) باشد «همه راهها به بن بست می‌رسند مگر راهی که به دنبال رسول خدا (ص) باشد پس هر که حافظ قرآن و کاتب حدیث نباشد پیروی از وی در این کار روا نیست چون عمل و مذهب ما در قید کتاب و سنت است»^۲ علامه بحر العلوم در رساله سیر و سلوکی که به وی منسوب است در این باره می‌گوید: «پس هر که را بینی که دعوی سلوک می‌کند و ملازم تقوا و ورع و متابع جمیع احکام ایمان نمی‌باشد و «به قدر سر مویی یا سر سوزنی» از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق بدان مگر آنچه را به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند»^۳ ابو نصر سراج طوسی در کتاب اللمع که یکی از معتبرترین کتب کهن عرفان اسلامی است در این باره به تفصیل سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که «ان طبقات الصوفیه أيضاً اتفقوا مع الفقهاء و أصحاب الحدیث فی معتقداتهم و قبلوا علومهم و لم یخالفوهم فی معانیهم و رسومهم اذا کان ذالک مجانباً للبدع و اتباع الهوی و منوطاً بلاسوة و الاقتداء و شارکوهم بالقبول و الموافقة فی جمیع علومهم».^۴

شبستری و شریعت و طریقت و حقیقت

شیخ شبستری در گلشن راز به راز گشایی شریعت و طریقت و حقیقت در قالب تشبیهی محسوس می‌پردازد و تفاوت مراتب و جوه سه گانه دین را بر می‌شمارد و جایگاه و اهمیت هر

۱- همان، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲- عرفان نظری، ص ۲۷۳.

۳- رساله فی السیر و السلوک، ص ۳۶.

۴- اللمع، فی تاریخ التصوف الاسلامی، ص ۱۶.

کدام را تبیین می‌نماید. او دین جامع خاتم(ص) را به بادامی مثل می‌زند که پوست و قشر آن شریعت است و از آنجا که ارباب سلوک، طریقت بی‌شریعت را هوی و هوس و وسوسه دانسته‌اند. وی شریعت را که مراد احکام ظاهر دین است حاکم و نگهدارنده طریقت و حقیقت از فساد و تباهی می‌داند و معتقد است سالک طالب حقیقت برای این که به سلامت به سرآورده‌های وصال حقیقت راه یابد و از آفات طریقت در امان ماند، چاره‌ای ندارد جز اینکه به احکام هدایت‌گر شریعت پای‌بند باشد و فرامینش را به جان بخرد و در عمل به آن کوتاهی نکند. سپس شبستری حقیقت را که ظهور خورشید توحید عیانی است، مغز و لب و عصاره آن بادام دانسته که مقصد و مقصود از کوشش و رویش و آفرینش همه اوست و طریقت را به مانند پوست تنک بادام می‌داند که برزخ میان قشر شریعت و لب حقیقت است؛ طریقتی که هم احکام تفرقه و هم احکام جمع را با خود دارد هم کدورت عالم کثرت و هم لطافت عالم وحدت را در خود جای داده؛ طریقتی که یک رویش به سوی قالب بشری است که احکام شریعت تربیتش را به عهده دارد تا عمل به فرمان کند نه از سر طبع و روی دیگرش به عالم لم یزلی است که احکام حقیقت بر آن حاکم است تا شهود به حق کند نه به خود.

شبستری این مراتب را اینگونه تقریر می‌کند:

«شریعت پوست، مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت
تبه گردد سراسر مغز بادام گرش از پوست بخراشی گه خام»^۱

سپس شیخ شبستری ابیاتی را ذکر می‌کند که ممکن است برای مخاطب خام نا آشنا با محکّمات فکری وی، چنین ذهنیتی ایجاد نماید که در دیدگاه عارفانه شبستری سالک واصل بعد از گذر از منازل طریقت و راهیابی به بارگاه حق و در آغوش کشیدن حقیقت؛ شریعت را به مانند پوست بی‌خاصیت بادام رسیده برای همیشه رها کرده و خود را از عمل به احکام شریعت و التزام به فرامین آن بی‌نیاز می‌داند لذا برای فهم صحیح این ابیات و تحلیل و تبیین همه جانبه آنها و رفع توهم شریعت‌گریزی شبستری باید دیگر ابیات گلشن راز را که به ضرورت حفظ شریعت در مراتب طریقت و حقیقت تأکید صریح دارند در کنار این ابیات ردیف نمود تا به نگاهی جامع و واقع بینانه به آرا و نظریات شبستری در این زمینه دست یابیم:

«ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست اگر مغزش بر آری بر کنی پوست

۱- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۸۱

خلل در راه سالک نقص مغز است چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
وجودش اندر این عالم نیاید برون رفت و دگر هرگز نیاید^۱

در شریعت حقه اسلام در هیچ مرحله‌ای از مراحل کمال به سقوط تکلیف و رها کردن شریعت اشارتی نرفته است اما عمل به تکلیف و بر پایی احکام شریعت را مشروط به وجود شرایطی همچون رشد جسمانی و بلوغ عقلانی و ... دانسته است چنانچه اگر برای مکلف خللی در شرایط عمل به تکلیف پیش آید تکلیف از او ساقط می‌شود حال باید دید که در منازل طریقت و آستان حقیقت عرفای محقق سقوط تکلیف و تعطیل نمودن شریعت را مشروط به چه شرایطی می‌دانند و دیدگاه شیخ شبستری در این باره چه می‌باشد.

دیدگاه عرفای محقق در عمل به شریعت

عمل به شریعت در کوی شریعت

عرفای محقق همچو فقهای دین عمل به تکلیف را برای ساکنان کوی شریعت و مقیمان قالب بشریت که از قدرت و توان جسمانی و بلوغ و رشد عقلانی برخوردارند واجب دانسته و سر باز زدن از آن را به اندازه سر سوزنی بر نمی‌تابند چنانکه عین القضاة در کتاب تمهیدات خود حکم تکلیف را بر قالب بشری روا می‌دارد و می‌گویند «نیک می‌شنوی که چه گفته می‌شود؟ اگر خواهی که اشکال تو تمام حل شود بدان که هر مذهب که هست آنگاه مقرر وی ثابت باشد که قالب و بشریت بر جای باشد که حکم خطاب و تکلیف بر قالب است»^۲ شیخ شبستری هم چنین دیدگاهی دارد و احکام شریعت را وابسته به «من بشری» می‌داند و می‌گوید:

«همه حکم شریعت از من توست که آن بر بسته جان و تن توست»^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- همان.

۲- تمهیدات، صص ۲۵۰-۲۵۱.

۳- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۷۹.

عمل به شریعت در طریق طریقت

عرفای محقق عمل به احکام شریعت را برای سالک سلوک منازل طریقت به خاطر وجود بقیت بشری بجز در منزل «قلق و سکر» که در پایان این مقال بدان خواهیم پرداخت واجب و ضروری دانسته‌اند تا سالک از آفات راه سلوک در امان ماند و در پی هر هوسی با وسوسه خناسی از راه به در نرود که «سالکین راه خدا کسی را به قدر راس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید؛ سالک نمی‌داند بلکه کاذب و منافق می‌داند»^۱ و این که سالک با حفظ جانب شریعت عمل به فرمان حق کند نه به فرمان طبع چون سالک در عمل به طبع خود را ببیند و حق را نبیند و در عمل به فرمان حق، حق را ببیند و خود را نبیند^۲ شیخ شبستری هم به مانند دیگر عرفای محقق، سالک منازل طریقت را به متابعت اوامر شریعت ترغیب نموده و بعد از ذکر موانع سلوک و آفات راه که می‌گوید:

«نسب چبود تناسب را طلب کن	به حق روی آور و ترک نسب کن
هر آن نسبت که پیدا شد به شهوت	ندارد حاصلی جز کبر و نخوت
چو شهوت در میان کارگر شد	یکی مادر شد آن دیگر پدر شد
نمی‌گویم که مادر یا پدر کیست	که با ایشان به حرمت بایست زیست
نهادی ناقصی را نام خواهر	حسودی را لقب کردی برادر
عدوی خویش را فرزند خواندی	ز خود بیگانه خویشاوند خواندی
مرا باری بگو تا خال و عم کیست	از ایشان حاصلی جز درد و غم چیست
رفیقانی که با تو در طریق‌اند	پی هزل ای برادر هم رفیق‌اند ^۳

اما شبستری سالک را هشدار می‌دهد به این که مبدا حقوق شرعی همه آنها را نادیده بگیری که اگر چنین کنی و احکام شریعت را در طی منازل طریقت لحظه‌ای فرو گذاری از الطاف الهی که در شرع مقدس اسلام نهاده شده در هر دو عالم شهادت و غیب محروم می‌مانی و هرگز به سر منزل مقصود راه نخواهی برد:

۱- رساله فی السیر و السلوک، ص ۳۴.

۲- مرصاد العباد، ص ۱۶۶.

۳- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۱۰۶.

«به مردی و رهان خود را چو مردان و لیکن حق کس ضایع مگردان
 زشرع از یک دقیقه ماند مهمل شوی در هر دو کون از دین معطل
 حقوق شرع را زنهار مگذار و لیکن خویشتن را هم نگه دار^۱»

عمل به شریعت در کوی حقیقت

سالک الی الله پس از طی منازل طریقت به منزل فنای فی الله بار می‌یابد و در پرتو تجلی ذاتی حضرت احدیت همه هستی موهومی خویش را فانی یافته و با مدد حق به منزل بقای بالله بار یافته و وجودی حقانی می‌یابد. حضرت حق سالک متحقق به این مقام را جهت ارشاد خلق به ساحل صحو بعد از محو و فرق بعد از جمع روانه ساخته تا طالبان کوی حقیقت را دست گیرد و سالکان طریقت را رهنمون شود. در این مقام همه عرفای محقق از جمله شیخ شبستری عمل به شریعت را برای این طایفه حقه الهی امری ضروری و واجب می‌دانند زیرا « اقامت حقیقت بی‌وجود شریعت را محال^۲ » می‌دانند لاهیجی این طایفه حقه را دو دسته می‌داند یک دسته آنانند که از مرتبه وحدت و جمع چون به مقام فرق و کثرت می‌آیند به ظهور آثار کثرات از آن وحدت و جمع محتجب می‌شوند^۳ اینان در میان مقام تلوین و تمکین در ترددند و برای اینکه هم از مرتبه تلوین و احتجاب به مقام تمکین رسند و هم هدایت و ارشاد طالبان حق را به دست گیرند « اوامر و نواهی از ایشان ساقط نیست و اگر مبتدیان از یک جهت مکلف و مامورند ایشان از دو جهت مکلفند^۴ » دسته دوم که «اکمل همه‌اند و لب و خلاصه ایشانند و در مقام تحقیق و تمکین و استقامت متمکن گشته مشاهده وحدت در صورت کثرت و مشاهده کثرت در عین وحدت می‌نمایند^۵» این طایفه خلق را خلق می‌بینند و حق را حق نه نظر به حق آنها را از خلق باز می‌دارد و نه نظر به خلق آنها را از حق حجاب می‌شود «عبادت از ایشان هم البته ساقط نیست و به متابعت اوامر و نواهی من عند الله مکلف و

۱- همان.

۲- کشف المحجوب، ص ۵۵۹.

۳- شرح گلشن راز، ص ۳۱۰.

۴- همان.

۵- همان، ص ۳۱۴.

مامورند»^۱ زیرا به «جهت تکمیل و ارشاد دیگران ایشان را به عالم عبادت و احکام ظاهر رجوع فرموده‌اند و حال انبیا (ع) از این جمله می‌توان بود و البته به حکم « فاستقم کما أمرت » اوامر و نواهی از ایشان ساقط نمی‌گردد»^۲ شیخ محمود شبستری با پذیرش این نظر حال این طایفه را به زیبایی و روشنی در گلشن راز به تصویر کشانده و مجالی برای توضیح و تفسیر نگذاشته وی چنین می‌سراید:

«کسی مرد تمام است کز تمامی	کند با خواجگی کار غلامی
پس آنگاهی که ببریید او مسافت	نهد حق بر سرش تاج خلافت
بقیایی یابد او بعد از فنا باز	رود ز انجام ره دیگر به آغاز
شریعت را شعار خویش سازد	طریقت را دثار خویش سازد
حقیقت خود مقام ذات او دان	شده جامع میان کفر و ایمان
به اخلاق حمیده گشته موصوف	به علم و زهد و تقوا بوده معروف
همه با او ولی او از همه دور	به زیر قبه های سر مستور ^۳

با توجه به مباحث مطرح شده، عرفای محقق عمل به احکام شریعت را در تمامی مراتب طریقت و حقیقت بر سالکان طریق الی الله واجب و ضروری می‌دانند اما عمل به احکام شریعت را هم چون علمای علوم رسمی و فقهای علوم دینی مشروط به وجود شرایطی دانسته‌اند که در صورت حادث شدن خللی با توجه به احکام طریقت و حقیقت عمل به تکالیف شرعی از سالک ساقط می‌شود. شیخ شبستری در گلشن راز منازل را که سالک در آن از عمل به تکلیف و حفظ حرمت اعمال و اقوال شریعت معاف می‌شود برمی‌شمرد و می‌گوید:

«ولی تا باخودی زنهار، زنهار	عبارات شریعت را نگه دار
که رخصت اهل دل را در سه حال است	«فنا» و «سکر» و سه دیگر «دلال» است
هر آنکس کوشناسد این سه حالت	بداند وضع اللفاظ و دلالت

۱- همان.

۲- همان.

۳- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۸۱.

ترا چون نیست احوال مواجید مشو کافر زندانی به تقلید^۱

منازلی که شبستری بدان اشارت می‌کند و باورش بر این است که تکلیف شرعی از سالک در آن منازل ساقط می‌شود یکی «منزل فنا» می‌باشد که از «منازل حقیقت» است و دو دیگر منازل سکر و دلالت است که از منازل طریقت به شمار می‌آیند؛ حال به علت سقوط تکلیف در این منازل اشاره‌ای می‌کنیم.

الف: منزل فنا

سالک پس از گذر از منازل طریقت در معرض پرتو تجلی ذاتی حضرت احدیت تمام هستی مجازی را از دست داده محو و فانی گشته، قالب بشری و جبل هستی‌اش منسوخ شده، توهم غیریت از میان برخاسته به مقام فنای مطلق فی الله بار یافته، چنین فردی اگر به ساحل صحو بعد از محو و فرق بعد از جمع و بقای بعد از فنا آورده نشود ترخان حق گشته، متحقق به «أولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» شده همچون بایزید بسطامی «سبحانی ما أعظم شانی» سر می‌دهد:

«چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
وجودش اندر این عالم نیاید برون رفت و دگر هرگز نیاید^۲

و از آنجا که همه عرفای محقق بر این عقیده‌اند که قالب بشری، مخاطب احکام تکالیف شریعت است چون سالک فانی فی الله قالب از دست بداده و بشریت را در دریای وحدت و انهداده از این روی مخاطب حکم شریعت واقع نمی‌شود و عمل به شریعت بر او واجب نمی‌گردد، شبستری در این مقام می‌گوید:

«به سرعت زان سبب تکلیف کردند که از ذات خودت تعریف کردند
چو از تکلیف حق عاجز شوی تو به یک بار از میان بیرون روی تو
به کلیت رهایی یابی از خویش غنی گردی به حق ای مرد درویش^۳

۱- همان، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۸۱.

۳- همان، ص ۹۰.

عین القضاة در کتاب تمهیدات در این باره چنین می‌گوید: «حکم خطاب و تکلیف بر قالب است ... اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده باشد و از خود بیرون آمده باشد تکلیف و حکم خطاب برخیزد و حکم جان و دل قایم شود. کفر و ایمان بر قالب تعلق گیرد، آن کس که «تبدل الارض غیر الارض» او را کشف شده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته می‌شود [زیرا] «لیس علی الخراب حراج» و احوال باطن در زیر تکلیف امر و نهی نیایند»^۱.

ب: منزل سکر

سالک در منزل سکر به میخانه یار بار یافته، غرق مشاهده جمال بی مثال محبوب شده، از خمخانه محبت محبوب باده‌ها زده که از پرتو آن باده، نور شمع عقلش بی فروغ گشته قدرت تمییز و تشخیص از دست بداده، مسلوب العقل مست و خراب منصوروار کوس «انا الحق» سر داده؛ شبستری در مقام اخبار از این منزل گوید:

«نه دین، نه عقل، نه تقوا، نه ادراک فتاده مست و حیران بر سر خاک
بهشت و حور و خلد آنجا چه سنجد که بیگانه در آن خلوت نگنجد
چو رویت دیدم و خوردم از آن می ندانم تا چه خواهد شد پس از وی»^۲

در این منزل بر خلاف منزل فنا هستی سالک و قالب بشری او بر جای می‌ماند و او هنوز از خودی خود رها نشده است اما نور تجلی الهی سائر نور عقل وی گشته، عقل و خرد از دست بداده و تا زمانی که به ساحل صحو و مرتبه عقل باز نیاید، چون مسلوب العقل گشته «به اتفاق اولیاء و علما، تکایف شرعیه و عبادات از این طایفه ساقط است چون تکلیف بر عقل است» و این طایفه را عقلی نمانده تا عمل به تکلیف کنند چنانکه شبستری اشارت نموده و می‌سراید:

«گروهی اندر او بی‌پا و بی‌سر همه نه مؤمن و نه نیز کافر
شراب بی خودی در سر گرفته به ترک جمله خیر و شر گرفته
شرابی خورده هریک بی لب و کام فراغت ییافته از ننگ و از نام

۱- تمهیدات، ص ۳۵۱.

۲- شبستری، محمود، مجموعه آثار، ص ۹۶.

حدیث ماجرای شطح و طامات
خیال خلوت و زهد و کرامات
به بوی دردئی از داست داده
زذوق نیستی مست اوفتاده
عصا و رکوه و تسبیح و مسواک
گرو کرده به دردی جمله را پاک^۱

ج) منزل دلال

سالک در این منزل که ارباب حقیقت از آن به «منزل قلق» یاد می‌کنند از شدت شوق وصال حضرت حق صبر از کف داده، سر از پا نمی‌شناسد؛ در این حالت به سالک اضطرابی دست می‌دهد که با عقل دعوت کننده به صبر پیکار می‌کند به گونه‌ای که آن را در معرض شکست و مغلوب شدن قرار می‌دهد اما به مانند سکر عقل سالک را به کلی از او سلب نمی‌نماید و بر آن به طور کامل غلبه نمی‌کند. در این منزل نیز تا زمانی که عقل سالک مغلوب حکم قلق است بنا به عقیده عرفای محقق تکلیف از سالک ساقط می‌باشد لا هیجی در شرح خود بر گلشن راز، حال چوپان مثنوی معنوی را با این منزل مناسب می‌دارد:

«دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت ای کریم و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شیشه‌ایت کشم
شیر پیشت آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید برویم جایکت

ابن فارض و شریعت و طریقت و حقیقت

عرفای الهی در مقام حکایت از مراتب دین با الهام از آیات قرآنی و احادیث نبوی، از تعبیر مختلفی بهره گرفته‌اند گاه از این مراتب همچون شیخ محمود شبستری با عناوین «شریعت» و «طریقت» و «حقیقت» یاد کرده‌اند و گاه از تعبیر «اسلام» و «ایمان» و «احسان» بهره برده‌اند؛ چنانکه سعید الدین سعید فرغانی در این باره گوید: «باید دانست که هر چند در طریق حق و وصول به آستانش مقامات و درجات بسیار است لیکن اصول و کلیات آن سه مقام است اول اسلام، دوم ایمان، سوم احسان»^۲ و زمانی که بُعد معرفتی دین را لحاظ

۱- همان، ص ۱۰۲.

۲- مشارق الدراری، ص ۵۸۷.

نموده‌اند از تعبیر علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین استفاده نموده‌اند. ابن فارض مصری در مطاوی ابیاتی که به تحلیل حضرات اسماء و صفات الهی می‌پردازد از وجوه سه گانه دین به جای شریعت و طریقت و حقیقت از اسلام و ایمان و احسان یاد کرده و به ذکر آثاری که هریک از این وجوه در سیر تکاملی سالک عارف دارد اشاره نموده؛ او ابتدا از شریعت با عنوان اسلام یاد کرده و از اولین مرتبه دین و آثار آن اینگونه حکایت نموده است:

«فللبس منها بالتعلق» فی مقام الاسلام «عن أحكامه الحکمیة
عقائق احکام، دقائق حکمه حقائق احکام رقائق بسطة^۱

سپس ابن فارض از مرتبه دوم دین که طریقت است با نام «ایمان» یاد کرده و اینگونه از آن سخن می‌گوید:

«و للחס منها بالتخلق» فی مقام الايمان «عن اعلامه العمليّة
صوامع اذکار لوامع فکرة جوامع آثار قوامع عزة^۲

و در نهایت از وجه سوم دین که حقیقت است تعبیر به «احسان» نموده و نقاب از روی حقیقت اینگونه برداشته و چنین سروده:

«و للنفس منها بالتخلق» فی مقام الاحسان «عن انبائه النبویة
لطائف اخبار وظائف منحه صحائف اخبار خلائف حسبة^۲

ابن فارض بعد از بیان وجوه سه گانه دین و بیان اعتقاد خویش بر ذو مراتب بودن آن در مقام ارشاد، از احوال خویش برای بشر جویای جوهر دین سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که وی نباید تمام دین را ظاهر آن پندارد و برای همیشه در «مقام اسلام» که همان شریعت و ظاهر دین است توقف نماید زیرا آنچه که شریعت و ظاهر دین به انسان عرضه می‌کند نوعی «علم یقینی» است که وی از طریق عقل و نقل آن را به دست می‌آورد؛ ابن فارض از طالب حق می‌خواهد که به شنیده‌های نقلی و دریافته‌های عقلی بسنده نکند و در حجاب عقل و نقل برای همیشه محجوب نماند بلکه با ورود به وادی طریقت و مقام ایمان و گذر از منازل سلوک

۱- ابن الفارض، دیوان، ص ۲۴.

۲- همان.

از «علم یقینی» به «یقین عینی» دست یابد و آنچه که در مرتبه شریعت و مقام اسلام شنیده و فهمیده بود در مرتبه طریقت و مقام ایمان به عیان مشاهده نماید وی سپس سالک متمکن در مقام سلوک را متنبه می‌کند که با اقامت گزیدن در مقامات و پرداختن به آنها از حق باز نماند و تلاش نماید از حجاب شهود خودیّت بشری که بر اساس «من عرف نفسه فقد عرف ربه» شهود وجود خود را دلیل بر شهود حق می‌دارد رهایی یابد و با ورود به وادی حقیقت و مقام احسان که مقصد و مقصود همه کاملان و طالبان حقیقت است از «یقین عینی» به «یقین حقانی» دست یابد یقینی که در پرتو آن حقیقت خود را عین حقیقت حق می‌بیند و جز حق را در میان نمی‌بیند ابن فارض از این حقیقت اینگونه پرده بر می‌دارد و می‌سراید:

«أسافر عن علم اليقين لعينه الى حقه حيث الحقيقه رحلتى^۱

حال ممکن است از بیت فوق و دیگر ابیاتی که در مقام جمع سروده شده به ویژه عبارت «حيث الحقيقه رحلتى» که سفر سالک را از علم اليقين شریعت به عین اليقين طریقت و از آن به حق اليقين حقیقت به تصویر می‌کشاند چنین استنباط شود که سالک با رحل اقامت در کوی حقیقت خود را از عمل به احکام شریعت و التزام به احوال طریقت بی‌نیاز بیند لکن با تدبر در ابیات تائیه کبری غیر از مواردی که در مبحث پیشین در منزل قلق و سکر و فنا گفته شد چنین فرضیه‌ای به طور صریح و روشن نفی ورد می‌شود زیرا ابن فارض با این که خود را در اوج مقامات سلوک عرفانی می‌بیند و در حالی که از منزل جمع خبر می‌دهد منزلی که عارف سالک را بر کرانه‌های دریای توحید می‌نشانند و سالک ذات خود را با ذات حضرت حق یکی دانسته و به مرتبه وحدت عاشق و معشوقی راه یافته:

«وما زلت اياها، و اياى لم تنزل و لا فرق بل ذاتى لذاتى أحبّت
و ليس معى، فى الملك، شىء سواى و السمعية لم تخطر على المعية»^۲

ابن فارض با وجود اینکه در این مقام رفیع حقیقت متمکن شده بنا بر گفته وی در ادامه ابیات فوق دوباره به وادی شریعت و طریقت بر می‌گردد و از عالم بسط به عالم قبض می‌آید و به جهت ارشاد غیر و اثبات عبودیت خود همچون محجوبین منغم در عالم کثرت به امید

۱- همان.

۲- همان.

پاداش «روزه» می‌گیرد و از خوف عقاب اخروی «نماز» می‌گذارد «ذکر» می‌گوید و «سکوت» پیشه می‌کند و «عزلت» می‌گزیند به «حلال و حرام» احکام شرعی می‌اندیشد و توجه می‌کند و همچون یک متشرع به احکام شرعی عمل می‌کند وی در این مقام که مقام شریعت و اسلام است گوید:

« رجعت لاعمال العبادة عادة و أعددت احوال الارادة عدلتی
 و عدت بنسکی، بعد هتکی و عدت من خالعه بسطی، لا نقباض بعفته
 و صمت نهاری، رغبه فی مثوبه و أحييت لیلی، رهبه من عقوبه
 و عمرت اوقاتی بوردلوارد و صمت لسمت، واعتکاف لحرمه
 و بنت عن الاوطان، هجران قاطع مواصلة الاخوان و اخترت عزلتی
 و دقتت فکری فی الحلال تورعاً و رعیت، فی اصلاح قوتی قوتی
 و نفقت من یسر القناعه راضياً من العیش فی الدنیا، بایسر بلغه»^۱

سپس ابن فارض با سالکان منازل طریقت هم‌نوا می‌شود و همچو ارباب طریقت به پاس داشت احوال و اوقات خود می‌پردازد و به امید رفع حجب ظلمانی و نورانی عوالم مختلف روی به زهد و تهذیب می‌آورد به تجرید ظاهر و تفرید باطن می‌پردازد و منزل به منزل و حضرت به حضرت می‌گذرد تا همچون ارباب طریقت مستعد حضور در محضر حقیقت شود.

ابن فارض در ادامه ابیات پیشین می‌سراید:

«و هذبت نفسی بالریاضه، ذاهباً الی کشف ما حجب العوائد غطت
 و جردت فی التجرید، عزمی، تزهداً و آثرت، فی نسکی استجابہ دعوتی»^۲

وی سپس در کوی حقیقت که متمکن در مقام جمع و مترجم مقام جمع الجمع می‌باشد از

آن اینگونه خبر می‌دهد:

«و ما زلت ایها، و ایای لم تنزل و لا فرق، بل ذاتی لذاتی أحببت»^۳

ابن فارض برای رد تهمت حلول و اتحاد در این مقام نیز به کتاب و سنت متوسل می‌شود

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

و داستان تمثّل حضرت جبرئیل (ع) در صورت "دحیه کلبی" را که در ابتدای وحی بر پیامبر نازل می‌شد بیان می‌دارد و با اشاره به این داستان که بر گرفته از کتاب و سنت است می‌خواهد در مناظره با مخالفین ارباب حقیقت از آن بهره گیرد و بیان نماید که جبرئیل با اینکه مخلوق حضرت حق است چگونه می‌تواند در صورت دحیه کلبی که در خانه خود نشسته، بر پیامبر تجلی نماید و با او سخن گوید اما حضرت حق که وجود و کمال وجود از اوست نمی‌تواند در صورت ممکنات و صورت مظاهر تجلی نماید و سخن گوید حال اینکه چنین امری در کتاب الهی از تجلی حضرت حق بر شجره وادی ایمن و سخن گفتن با حضرت موسی بنا بر «فلما اتها نودی من شطیء الواد الایمن فی البقعه المبرکه من الشجره ان یا موسی ائی انا الله رب العلمین»^۱ امری قطعی و ثابت است. گویا ابن فارض به مخالفین باطن دین و منکران متمکنین در کوی حقیقت این سخن شیخ شبستری را یادآور می‌شود که:

روا باشد انا الحق از درختی چیرا نبود روا از نیک بختی

آری چگونه حضرت حق می‌تواند بر درختی تجلی نماید و سخن گوید اما بر بشر که اشرف مخلوقات است تجلی حق روا نمی‌باشد در نهایت وی برای اثبات حقانیت حقیقت به کتاب و سنت استناد می‌کند و بیان می‌دارد که در همه مراتب دین یعنی شریعت و طریقت و حقیقت بر اساس ملاک و معیار کتاب و سنت عمل کرده و از آن سر سوزنی تعدی ننموده و حق هر کدام از این مراتب را بر اساس احکام آن به جای آورده وی در تبیین این مقام گوید «ولست علی غیب أحیلک، لا و لا و کیف و باسم الحق ظلّ تحققی و هادحیه وافسی الامین نبینا و اجبریل قل لی کان دحیه اذ بدا و فی علمه عن حاضریه، مزیه یری ملکاً یوحی الیه و غیره و لی، من أتم الرؤیتین، اشارة تنزه، عن رای الحلول عقیدتی

و فی الذکر ذکر اللبس لیس بمنکر و لم أعد عن حکمی "کتاب و سنة"^۱

نتیجه سخن این که ابن فارض انسان کامل و جامعی است که کثرت را در وحدت می بیند و وحدت را در کثرت مشاهده می کند با اهل شریعت متشرع است و با اهل طریقت در طریق حق هم نوا و با اهل حقیقت هم نشین و دمساز، وی در تقریر این جامعیت می گوید:

«و اسراء سرّی، عن خصوص حقیقه الی، کسیری فی عموم الشریعة

و لم اله باللاهوت عن حکم مظهري و لم أنس بالنا سوت مظهر حکمتی»^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- همان، ص ۴۶.

۲- همان، ص ۵۶.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ترجمه: ابراهیمیان آملی، نشر رسانش، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۳- ابن الفارض، دیوان، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۲۴.
- ۴- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، دارصادر، بیروت، بی تا.
- ۵- _____، _____، رسائل ابن عربی، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانیه، بیروت، ۱۴۲۵.
- ۶- السراج الطوسی، ابو نصر، اللمع فی تاریخ التصوف الاسلامی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱.
- ۷- بحر العلوم، محمد مهدی، رساله فی السیر و السلوک، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- ۸- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۹- شبستری، محمود، مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، به اهتمام: صمد موحد، طهوری، ۱۳۷۱.
- ۱۰- فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری، مقدمه: جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹.
- ۱۱- لاهیجی گیلانی، محمد، شرح گلشن راز، پیش گفتار: محمودی بختیاری، نشر علم، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۲- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۳- همدانی، عین القضاة، تمهیدات، منوچهری، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۴- یشربی، یحیی، عرفان نظری، بوستان کتاب قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.